

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، بهار ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۱۹

هویت بخشی دین به انسان از دیدگاه علامه جوادی آملی

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۰۷ تاریخ تأیید: ۹۳/۰۲/۲۱

رحیم دهقان سیمکانی*

شکل‌گیری هویت هر فرد مرهون دو عنصر کلیدی شناختن خود و داشتن هدفی مشخص است، که دو محور تحقیق در عرصه معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی را بر انسان لازم می‌سازد. علامه جوادی آملی، ضمن ارائه تعریفی جامع از انسان بر مبنای دین به «حی متألّه»، به هویت بخشی دین به انسان هم در عرصه معرفت‌شناختی به لحاظ شناخت خود و هم در عرصه غایت‌شناختی پایبند است: در عرصه معرفتی، همان‌گونه که انسان در هستی خود فقر محض بوده، به لحاظ معرفتی نیز عین فقر است و بدون تعریف شدن از سوی خداوند سبحان ممکن نیست خود را بشناسد و هویت خود را دریابد. در عرصه غایت‌شناختی نیز، حرکت انسان به سوی مظهریت اسماء حسنا حق بوده و انسانیت انسان یا هویت او در پایان این سیر جوهری مشخص می‌شود. این دو عرصه نشان خواهد داد که تنها فردی از انسانیت و هویت حقیقی انسانی برخوردار خواهد بود که به لحاظ اعتقادی دین درست و حق را برگزیده باشد و به لحاظ اعمال و اخلاق بر مبنای رفتارهای صحیح دینی عمل کند.

این مقاله در دو محور عمده خودشناسی و غایت‌مندی و با تمرکز به آثار علامه جوادی آملی نقش دین در هویت بخشی به انسان را تبیین نموده است.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه جامعه المصطفی العالمیه.

روش این مقاله در مراجعه به آراء، استنادی و در تبیین محتوا، تحلیلی و تبیینی است.

واژگان کلیدی: هویت، انسان، دین، حیّ متألّه، خداوند، معرفت، هدفمندی، جوادی آملی.

مقدمه

هویت را غالباً به معنای حقیقت شی، یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد یا آنچه منسوب به (هو) باشد می‌دانند. آراء، اعتقادات، اندیشه‌ها، اعمال و رفتارها از جمله عوامل تشکیل‌دهنده هویت انسان تلقی می‌شوند. هویت جنبه‌های متعددی از جمله جنبه‌های شخصی، دینی، شغلی و نژادی - قومی دارد، که این امکان وجود دارد، که یکی از اینها در فرد تشکیل شود و دیگری تشکیل نشود. (سروش، ۱۳۸۲: ۶) مجموعه این جوانب هویت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد و شخصیت او را کامل می‌سازد. این جوانب متعدد را باید بر مبنایی واحد استوار ساخت، مبنایی که نقش قابل توجهی در هویت‌بخشی به انسان ایفا می‌کند.

آیا می‌توان این مبنای واحد را دین دانست؟ آیا می‌توان انسان را بدون دین تصوّر نمود یا اینکه هویت و واقعیت انسان مبتنی و وابسته به دین است؟ به بیان دیگر، نقش دین در هویت‌بخشی به انسان چیست؟ با توجه به اینکه عالم فرزانه حضرت آیت‌الله جوادی آملی در آثار خود به این سؤال توجه جدی داشته است، تلاش می‌کنیم تا در این مقاله بر دیدگاه این اندیشمند تمرکز داشته، نقش دین در هویت‌بخشی به انسان را مورد بررسی قرار دهیم. در این رابطه، ابتدا هویت و معنای آن را مورد بررسی قرار داده، پس از آن، ضمن بیان مراد خود از هویت

انسان و چگونگی شکل‌گیری هویت هر فرد، نقش دین در هویت‌بخشی به انسان را بر مبنای نگرش علامه جوادی آملی در دو محور عمده خودشناسی و غایتمندی مورد تبیین قرار خواهیم داد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. هویت

هویت به معنای حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد دانسته شده، در معنای لغوی آن به معنای شخصیت، ذات، هستی و وجود است که در پاسخ به سؤال چه کسی بودن و چگونه بودن مطرح می‌شود. (شرفی، ۱۳۷۹: ۱۶۳-۱۶۴) به دیگر سخن، هویت چیزی است که موجب شناسایی شخص باشد، یعنی آنچه سبب تمایز یک فرد از دیگری است. (معین، ۱۳۸۶: ۱۲۰۴) در تعریف اصطلاحی، هویت عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، زیستی و تاریخی که بر ماهیت یا ذات گروه یا فرد دلالت می‌کند و آن فرد یا گروه را در یک ظرف زمانی و مکانی معین به طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها متمایز سازد. (الطایی، ۱۳۷۸: ۱۳۹) در تعریف فلسفی، هویت همان حقیقت جزئی است: «الحقیقة تسمى هوية»، یعنی ماهیت هرگاه با تشخص لحاظ و اعتبار شود هویت است. از این رو، می‌توان گفت هویت تشخص ماهیت در خارج است. (کرجی، ۱۳۷۵: ۲۶۵-۲۶۶).

هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه هویت - به مثابه یک پدیده سیال و چندوجهی - حاصل فرایند مستمر تاریخی است، که تحت تأثیر شرایط محیطی همواره در حال تغییر است. پس، در تعریف هویت، متغیرهایی چون

تمایز، تشخیص و سیالیت نقش اساسی دارند. (بهشتی، ۱۳۷۹: ۱۷ - ۱۸) در نظر برخی از اندیشمندان، هویت انسانی دارای دو مؤلفه اساسی رابطه با دیگران و رابطه با خود است؛ رابطه با دیگران از نوع رابطه گفتمانی است که در تعاملات زبانی به معنای گسترده شکل می‌گیرد و رابطه با خود در ارتباط با زندگی شخصی و سعادت فردی است و هر یک از این روابط با توجه به شرایط گوناگون اهمیت و اعتبار خاص خود را دارند. (بهشتی، ۱۳۷۹: ۲۳ - ۲۴)

۳-۱. هویت انسان

هر انسانی در جهت پیشبرد مراحل مختلف زندگی نیازمند شناخت هویت خود و نیز شناخت استعدادها و ظرفیت‌های درونی خود است. ویلیام هامونی، یکی از ایران‌شناسان و شرق‌شناسان، تعبیر جالبی دارد: «ما تا ندانیم که بودیم، نمی‌توانیم بدانیم که هستیم». (افروغ، ۱۳۸۰: ۸۷) طبق این سخن، شناخت هستی ما در گرو شناختمان از پیشینه تاریخی است و تا ندانیم که چگونه به جایی که هستیم رسیده‌ایم، نمی‌توانیم بدانیم که کجا می‌رویم. از این رو، انسان باید هویت خود را بشناسد و دریابد که از چه هویتی برخوردار است، چراکه یک هویت شخصی مستحکم این امکان را برای فرد مهیا می‌کند که آشنایی خویش را با سایر امور توسعه بخشد. (شرفی، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

خداوند متعال در قرآن کریم، در جهت به تصویر کشیدن هویت انسان، از او به «خليفة الله» تعبیر نموده است. ^۱ این عنوان نشان می‌دهد که انسان از ظرفیت

^۱ این تعبیر در آیه ۳۰ سوره بقره بیان شده است و در آیات پس از آن نیز این‌گونه از انسان تعریف شده است؛ می‌توان برداشت کرد: «انسان موجودی است که - در حالت بالفعل - مظهر جمیع اسماء می‌باشد.» (ر.ک. بقره: ۳۱) «انسان موجودی است که - اگر بالفعل شود - ملائک در

گسترده‌ای برخوردار است و می‌تواند با به فعلیت رساندن استعدادهای درونی خویش نماینده خدا شود، یعنی چنان شود که خدا را در خود نمایان سازد و، به تعبیر دیگر، وجودش آینه خدانما گردد.

آیت‌الله جوادی آملی، ضمن نقد رویکرد تاریخی منطقیون که انسان را به «حیوان ناطق» تعریف کرده‌اند، بیان می‌دارد که دین می‌گوید انسان، حی متألّه است، یعنی موجود زنده‌ای است که می‌تواند مظهر الله شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۷) ایشان معتقد است که در باب تعریف انسان باید به دنبال تعریفی برویم که «انسان آفرین» از انسان ارائه داده است و در نگاه وحی، انسان آن موجود زنده‌ای است که متألّهانه به‌سر می‌برد و حیات و زندگی او در تألهش خلاصه می‌شود و تأله یعنی اینکه انسان در عقاید، اخلاق، فقه، حقوق و سایر شئون خود موحدانه بیندیشد و موحدانه عمل کند. پس، شخص غیرمتألّه زنده نیست و از حقیقت حیات انسانی بهره ندارد. (جوادی آملی، الف ۱۳۸۹: ۳۶) در این تعریف، حی جنس انسان و تأله مایه امتیاز آن است، یعنی آن حی‌ای که متوجه به خداست. همان‌طور که خداوند حی است، انسان نیز حی است. البته، براساس این تعریف حیات انسان با حیات باقی جانوران متفاوت می‌شود. متألّه بودن هم اشاره به این مطلب دارد که انسان الهی است. انسان هویتی جدا از الهی بودن در کنار حیات ندارد. انسان اگر بخواهد انسان کاملی باشد، باید ذوب در الوهیت اله باشد.

۲. چگونگی شکل‌گیری هویت در هر فرد

دو مسئله خودشناسی و هدفمند بودن انسان نقش قابل توجهی در شکل‌دهی

هویت هر فرد دارند. انسان با شناختن خود و نیز با برخورداری شدن از چشم‌انداز درست جهت سیر و حرکتی که خواه ناخواه در این عالم می‌پیماید، خواهد توانست به زندگی انسان معنا بخشد و او را به زندگی امیدوار سازد.

۲-۱. خودشناسی

انسان در صورتی می‌تواند رشد کند و به کمال برسد که خود را بشناسد، چون نمی‌توان یک موجود مجهول و ناشناخته را رشد داد. اگر آدمی خود را بشناسد، می‌تواند موانعی را که بر سر راه تحول و تکاملش قرار گرفته بشناسد و آنها را از میان بردارد و، در نتیجه، خود را از گمراهی و نادانی نجات بخشد،ⁱⁱ زیرا مقدمه هر عملی علم به آن می‌باشد و علم به کمال جز در پرتو معرفت نفس حاصل نمی‌شود. از این رو، حضرت علی علیه السلام برترین خرد را در خودشناسی دانسته و بیان داشته است: «هر که خود را شناخت خردمند شد و هر که خود را شناخت گمراه گشت». (محمدی ری‌شهری، ۱۴۱۶: ۸/۳۵۶۷). در نظر آن حضرت علیه السلام، «کسی که ارزش خود را بشناسد خویشتن را با امور فناپذیر خوار نگرداند» (همان: ۸/۳۵۶۹). مقصود این است که اگر انسان خودش را درست شناخت و حقیقت حیات را به‌خوبی دریافت، این گرایش به کمال جهت صحیح خود را پیدا می‌کند، و در غیر این صورت، گرفتار اشتباه در مصادیق می‌شود. آن حضرت علیه السلام، خودشناسی را زمینه‌ساز انجام وظایف انسانی و نشانه خودباوری می‌شمارد. (رک. بی‌تا: ۱۸۴)

ⁱⁱ. این بیان برگرفته از کلام شریف حضرت امیرالمومنین علی (ع) است که فرمود: «هر که خود را نشناخت، از راه نجات دور افتاد و در وادی گمراهی و نادانی‌ها قدم نهاد». (محمدی ری‌شهری،

اگر انسان فهمید که حقیقت او یک حقیقت غیرمادی است و زندگی‌اش منحصر در زندگی مادی و دنیوی نیست، جنبه بقا و میل به خدا و جاودانگی جهت طبیعی و فطری خویش و، در واقع، هویت خود را می‌یابد و علاقه انسان متوجه زندگی ابدی خواهد شد. اما اگر گمان کرد که وجود او همین وجود مادی و زندگی او منحصر در همین زندگی دنیوی است، میل به بقا از راه طبیعی و فطری منحرف می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۱۵۴/۲)

اگرچه احاطه فرد به همه جوانب خویشتن خود مقدور نیست ولی شناخت توانایی‌ها و استعدادهای درونی، شناخت ویژگی‌های رشد، شناخت نیازهای اساسی روانی، شناخت ضعف‌ها و محدودیت‌های وجود خویشتن پاسخ به این پرسش که اساساً انسان کیست و از کجا و به وسیله چه کسی آمده از مهم‌ترین عوامل در هویت یافتن انسان شمرده می‌شوند که باید بدانها توجه جدی شود.

۲-۲. غایتمندی و داشتن هدف

نکته دیگر که احساس هویت را در فرد به وجود می‌آورد، آشنایی با هدفی است که پیش رو دارد. همان‌گونه که انسان جزئی از مجموعه جهان هستی است، از نظر آفرینش نیز با هدفدار بودن جهان هماهنگ است، به گونه‌ای که حرکت خویش را از فروترین مراحل آغاز می‌کند و هدفمند و هدفدار به سوی بی‌نهایت - که وصال به ذات بی‌پایان حق و قرب به خدای یکتاست - پیش می‌رود (تغابن: ۳). تنفر انسان از عجز و ضعف و واماندگی و تمایلش به عزت و شکوه، عشق سوزانش به آزادی و آزادمنشی، احساس بیگانگی انسان از مظاهر فناپذیر و ناپایدار و زودگذر، و عطش او به جذب شدن و پیوستن به یک جایگاه و پایگاه خلل‌ناپذیر و استوار و جاودانه، همه، و همه نمونه‌ها و جلوه‌هایی از این حرکت هدفدار است.

این حرکت هدفمند، که آفریدگار برای انسان مقرر فرموده و از او خواسته است تا آگاهانه و آزادانه به سوی آن گام سپارد، عاملی است که به انسان هویت می‌بخشد و، به تعبیری واضح‌تر، هویت و نحوه بودن انسان را رقم می‌زند. بخشی از انسان‌ها با روشن‌بینی و خردورزی و بهره‌وری شایسته از امکانات روحی و معنوی و فکری و عاطفی خویش به سوی آن هدف به پیش می‌روند و بخشی نیز بدان پشت کرده، راه نگونسازی و انحطاط را در پیش می‌گیرند و هویت انسانی خود را نابود می‌سازند.ⁱⁱⁱ پی بردن به هدف آدمی را به کار و کوشش و تکاپو وامی‌دارد و روش زندگی او را معین می‌کند و او را برای پرستش و بندگی و برای اوج گرفتن به سوی حق، تخلق به اخلاق او، آراستگی به شایستگی‌ها و ارزش‌ها و پیراستگی از ضعف و جهل و فقر و نیاز و دیگر ضدارزش‌ها آماده می‌سازد.

۳. نقش دین در شکل‌دهی به هویت انسان

ملاک‌های متعددی از نقش دین در خودشناسی و نیز هدفمندی انسان را می‌توان برشمرد که بر اساس آنها، کلیت نقش دین در هویت‌بخشی به انسان روشن می‌شود، چراکه در حقیقت این دین است که چنین معیارهایی را هم در جهت خودشناسی و هم در جهت غایت‌شناسی برای انسان فراهم می‌کند. ما در

ⁱⁱⁱ این بیان ناظر به بیان شریف قرآن در سوره مبارکه نحل است که فرمود: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» (نحل: ۳۶)

اینجا در دو محور جداگانه و با تمرکز بر اندیشه‌های علامه جوادی آملی^{iv}، این ملاک‌ها را برخواهیم شمرد.

۳-۱: نقش دین در خودشناسی و هویت‌شناسی

محور اول که در هویت‌بخشی به انسان تأثیر بسزایی دارد خودشناسی است؛ ملاک‌هایی که در این محور نقش دین را در هویت‌بخشی به انسان نشان می‌دهند در ادامه می‌آید.

۱. برخورداری از روح ملکوتی و مجرد: شواهدی که تجرد روح را ثابت می‌کند در قرآن کریم فراوان است؛ از جمله حیات شهید، که خداوند گاهی با تعبیر «نپندارید» شهیدان راه خود را از دایره مردگان بیرون خوانده، آنها را زندگانی می‌داند که در محضر پروردگار خویش بهره‌مند از روزی‌اند (آل‌عمران: ۱۶۹) و گاهی با تعبیر «نگوید» از مرده خواندن کشتگان راه خدا نهی فرموده، زندگی آنان را حقیقتی می‌خواند که دیگران از ادراک آن ناتوان‌اند (بقره: ۱۵۴). بر اساس این آیات، همه هستی شهید زنده است و اگر بدن جزئی از حقیقت او به‌شمار می‌رفت، جا برای چنین تعبیری نبود. از سویی دیگر، قرآن با تعبیر «عند ربهم» (آل‌عمران: ۱۶۹) جایگاه شهیدان را در محضر ربوبی حق تعیین می‌کند و چون خداوندی که «لا تُدرِکُهُ الأبصار» (انعام: ۱۰۳) در جا و مکان نمی‌گنجد، هر آنچه پیش اوست نیز باید مجرد از جا و مکان باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۸۸) پس، حقیقت و هویت انسان به جان اوست و جان او نیز امری ملکوتی و مجرد است که خداوند به او عطا فرموده است.

^{iv} ایشان در اثر ارزشمند سیرت و صورت انسان در قرآن در دو بخش مبدأ فاعلی و مبدأ

غائی تلاش نموده تا هویت انسان را تعریف کند و به جایگاه دین در هویت انسان اشاره نماید.

بر این اساس، علامه جوادی آملی عنصر محوری انسانیت را، که هویت انسان و انسانیت وی را شکل می‌دهد، روح ملکوتی او دانسته، معتقد است که سایر اجزا و ابعاد را باید به گونه‌ای سامان داد که تحت اشراف و فرمان روح باشند. (جوادی آملی، ح ۱۳۸۹: ۱۰۶) در تعبیرات دینی از این حقیقت ملکوتی به «قلب» نیز یاد شده است: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵۵ / ۳۹). آن قلبی که عرش خدای رحمان است، عرش انسانیت هم هست و باید تمام تشابهات فرشی را تحت اشراف این عرش الهی تفسیر کرد. (جوادی آملی، ح ۱۳۸۹: ۲۸۲)

۲. مجمع‌البحرین هستی‌بودن: خداوند سبحان در قرآن کریم نظام عالم را به قلمرو عقل و منطقتی مثال و محدوده طبیعت تقسیم کرده است که هر کدام موجودهای ویژه خود را دارد و در کنار سفره‌ای عام با دیگران مرتبط است. اما در این میان، یک مائده الهی است که نه مانند فرشته از فراطبیعت تنها سهم دارد و نه هم‌تای گیاهان و حیوانات فقط درگیر محدوده طبیعت است، بلکه از خاک و گل آغاز می‌شود و تا اوج «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأَقِيهِ» (انشقاق: ۶) پرآن و قربان می‌شود که در شأن چنین کون‌جامعی کریمه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴) نازل شده است. از این‌رو، می‌توان او را «مجمع‌البحرین»، بلکه «مجمع‌البحار» می‌خواند که درون او سه دریای طبیعت و مثال و عقل بدون اختلاط و امتزاج باغیانانه (رک. رحمن: ۱۹-۲۰) فراهم آمده و در ساحت و صحنه وجود او میانه دنیا و برزخ و قیامت جمع شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۸۳) این هویت‌ممزوج از دو بخش طبیعی و فراطبیعی در صورتی برای انسان مفهوم واقع می‌شود که آدمی خود را به دین سپرده، با رهنمودهای الهی خود را بشناسد،

چراکه شناخت خصوصاً بخش فراطبیعی یعنی روح انسان دشوار است و تشخیص صحت و مرض و درمان بیماری‌های آن بسیار مشکل است. نشانه این دشواری کثرت ابتلای مبتلایان، تعدد بیماری‌های اخلاقی صعب‌العلاج، و کمیابی یا نایابی طیبیان روح و مرئیان روان و شافیان قلوب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۸۴) بر این اساس، قرآن کریم بخش مهم آیات را به امر دشوار انسان، یعنی روح و عوارض آن، اختصاص داده است. چه بسیار بیماران روحی که چون در تن خود دردی نمی‌یابند، خویشان را یکسره سالم می‌پندارند و این خطری بسیار بزرگ است. مثلاً، انسان عادی ربا را داد و ستدی چون دیگر معاملات می‌بیند و می‌گوید: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» (بقره: ۲۷۵) و با این دید، ربا را روا می‌داند و نظام بانکداری بین‌المللی را، که ره‌آورد صاحب‌نظران و خردمندان دنیاست، شاهدی بر صحت آن می‌شمرد و چون در محدوده طبیعت خطری از سوی ربا نمی‌بیند، آن را مانند خرید و فروش کالا یا اجاره پول سازگار با طبیعت انسانی می‌داند.

۳. برخوردار از کرامت الهی: بخش اصیل انسان، یعنی روح او، ویژگی‌هایی دارد که اساس آنها کرامت است. خداوند به این ویژگی تصریح فرموده که «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰). مرجع این کرامت بدن انسان نیست، چراکه بازگشت کرامت انسان به بخش طبیعی او توجیه علمی و معقول ندارد، زیرا در میان حیوان‌ها، زیباتر و ظریف‌تر از انسان هم فراوان است، از جمله طاووس که چشم‌ها را خیره می‌کند و بیننده‌ها را به شگفتی وامی‌دارد اما حیوانی است حرام‌گوشت، که اگر یک رشته از پر زیبای او در لباس نمازگزار باشد، بطلان نمازش را در پی دارد. در مقابل، انسانی سیاه‌پوست و به ظاهر نازیبا مانند بلال حبشی چنان والاست که بهشت با آن‌همه زیبایی همواره مشتاق اوست.

همچنین، مرجع این کرامت روح انسان‌های متعارف و متوسط هم نیست، چراکه شناخت خداوند و ایمان و عمل صالح و اطاعت و مراقبت و سرانجام دریافت پاداش از خدای سبحان، همگی، مربوط به روح انسان است و هر یک نیز کرامت به‌شمار می‌رود. ولی همه کرامتی است ابتدایی و نمی‌توان آنها را معیار کرامت خاص انسانی دانست، زیرا این اندازه کرامت در جنیان هم یافت می‌شود؛ درباره آنها نیز سخن از عبادت است (*ذاریات: ۵۶*) و سخن از ایمان به خدا و قرآن و اجابت دعوت الهی (*احقاف: ۲۹-۳۲*)، در حالی که درباره آفرینش آنها سخن از کرامت به میان نیامده است. پس، نه بدن انسان و نه روح متعارف او، هیچ‌یک، معیار کرامت نهایی بشر نیست، همان‌گونه که خداوند که از کرامت انسان سخن می‌گوید از حیوان بودن و پست‌تر از حیوان بودن او نیز یاد می‌کند (*اعراف: ۱۷۹*). از این رو، مرجع کرامت انسان جنبه ملکوتی اوست که شریفه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» (*حجر: ۲۹*) بیانگر آن است. (*جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۸۰*) بر اساس این آیه شریفه، چنین هویتی را خداوند به انسان بخشیده است و حقیقت یا هویت انسان حقیقی با این نفخه الهی معنا پیدا می‌کند. شناخت این هویت انسان را بر آن خواهد داشت تا در جهت تحقق بخشیدن و اعتلا بخشیدن به این روح ملکوتی تلاش کند و باتقواترین انسان‌ها باشد، چراکه «باکرامت‌ترین شما در پیشگاه خدا باتقواترین شماست» (*حجرات: ۱۳*).

۴. معرفی انسان به وسیله خداوند: چون هستی انسان عین فقر و ربط و نیاز است، «شناخت انسان» که وصف او به‌شمار می‌رود نیز عین فقر است. از این رو، اگر هستی آدمی به آفرینش خدا وابسته است، تعریف او نیز به معرفتی خداوند نیاز دارد و در شناخت مبدأ داخلی و ساختار درونی انسان هم باید به قرآن کریم

که شرح کتاب انسانیت است روی آورد. از این رو، در دیدگاه علامه جوادی آملی، بهترین روش برای تشخیص مسائل مربوط به حوزه شناخت انسان - در پاسخ به پرسش «ما هو» و تبیین ماهیت انسان - روش بررسی سخنان خدای انسان‌آفرین است، زیرا حقیقت انسان کتابی نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن (آفریدگار هستی) نمی‌تواند باشد. (جوادی آملی، ح ۱۳۸۹: ۱۲۰)

نزد متفکران اسلامی، هویت انسان و چیستی او بدون ارتباط با خدا، قابل بیان و تفسیر نیست، بلکه انسان با توجه به حقیقت مطلق قابل تعریف است و جایگاه خویش را پیدا می‌کند، ولی بسیاری از صاحب‌نظران غرب، انسان را بدون خدا معنا می‌کنند. (جوادی آملی، ب ۱۳۸۸: ۱۳۶)

قرآن کریم، از هویت انسان سخن می‌گوید و او را بر خلاف تعریف رایج - که وی را حیوان ناطق می‌دانند - «حیّ متألّه» دانسته است، یعنی موجود زنده‌ای دانسته است که حیات او در تأله وی تجلی دارد و تأله همان ذوب شدن در ظهور الاهیت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۷۳) قرآن انسان را به گونه‌ای معرفی کرده است که بدانند از کجا آمده است و پس از این به کجا می‌رود و در محدوده دنیا چه باید بکند. (جوادی آملی، ب ۱۳۸۹: ۳۰) در واقع، قرآن کریم هویت انسان را این‌گونه به انسان معرفی می‌کند که هویت انسان عین ربط به خداوند است. معنای ربطی و اضافه اشراقی هم جز با ادراک طرف مستقل مبدأ اشراق فهم نمی‌شود. (جوادی آملی، ح ۱۳۸۹: ۱۰۷) پس، ادراک هویت انسان در پرتو ادراک شناخت خدای سبحان به دست می‌آید و بنابراین انسان باید از ناحیه موجود مستقل تعریف شود و مقصود اساسی از این تعریف همان ایجاد معرفت در نهاد انسان و تعلیم کنونی او به حقیقت خویش است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۲) این

تعلیم، خواهد توانست انسان را به حقیقت خویش آگاه سازد و نوعی احساس هویت را به او اعطا کند.

۵. برخورداری از خلافت الهی: در نگرش علامه جوادی آملی، خلافت الهی تمام هویت انسان کامل را تشکیل می‌دهد و چیزی که مقوم هویت انسان باشد از او منفک نمی‌شود، مگر در فرض زوال هویت او، که فقط با حرکت جوهری و تحوّل درونی در فراسوی انسانیت به سمت سقوط تصور شدنی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۲۹) انسان‌هایی که این جایگاه را درک نکنند، فطرت خویش را مدسوس (پنهان) و عقل خود را مغلوب و معبود کرده‌اند و این هویت را که عطیه‌ای است الهی از دست می‌دهند. از این رو، حضرت علی علیه السلام، پس از تقسیم جهاد به سه قسم عملی و زبانی و قلبی، ترک مطلق امر به معروف و نهی از منکر را مایه دگرگونی هویت انسان می‌شمارد.^۷ (جوادی آملی، الف ۱۳۸۸: ۱۲۶) این جایگاه و هویت از جانب خداوند و در قالب دین به انسان اعطا شده است و انسانی که تابع فرمان‌های دینی نباشد رفته‌رفته این هویت را از دست خواهد داد.

۶. رفع پیچیدگی‌های وجودی انسان در پرتو معارف و حیانی: چون گوهری همتای گوهر هویت انسان در حیوان نیست، حاجب و دربان و قفل متقن و رمزی برای او تعبیه نشده است، برخلاف انسان که به پاس حرمت گنجینه گرانبهای فطری او قفل‌هایی فولادین و رمزی لازم است و بر انسان سالک است که در پرتو پیوند

^۷ «أول ما تُعلَبونَ علیه من الجهادِ الجهادُ بِأيديكم، ثُمَّ بِالسِّنتِكم، ثُمَّ بِقلوبكم، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يُنْكَرْ مُنْكَراً قَلْباً فَجُعِلَ أَغْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَغْلَاهُ؛ هر کس با قلب خود معروف را نشناسد [و پس از عمل آمر به آن نباشد] و انکار منکر نکند، دگرگون می‌شود، یعنی بالای [قلب] او به پایین گرایش پیدا می‌کند و پایین آن بالا می‌آید. (سیدرضی، ۱۳۷۵: حکمت ۳۷۵)

با خداوندی که مفاتیح غیب به دست وی و مقالید آسمان و زمین در نزد اوست، بتواند مفتاح دل را به دست آورد و کلیددار کعبه قلب شود که گشودن و بستن، قبض و بسط، و سرانجام تمام شئون آن در اختیار چنین صاحب‌دلی باشد که کسوت فتح الفتوح شایسته اندام موزون اوست. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۲۰) انسان نیازمند رفع این پیچیدگی‌ها و رموز وجودی است تا بتواند خود را بیابد و هویت پنهان خود را کشف کند و البته، رفع این پیچیدگی‌ها مرهون دل سپردن به کلیددار کعبه دل و تعالیم و حیانی اوست.

۷. شکل‌گیری هویت حقیقی انسان: هویت حقیقی انسان در سه مرحله «علمیت»، «شیئیت» و «عینیت» شکل می‌گیرد (جوادی آملی، ب ۱۳۸۸: ۸۴) و هر سه مرحله در قالب مفاهیم دینی تفسیرپذیر است. نخستین مرحله وجودی انسان مرحله علم الهی است. در این مرحله، انسان فقط وجود علمی داشت و در مقام عین، وجودی برای آدمی نبود: «قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلِ و لَمْ تَكُ شَيْئًا». (مریم: ۹). سپس، از آن مرحله تنزل کرده و به «شیئیت» رسید، هرچند شیء ناچیز و غیر قابل ذکری بود. (انسان: ۱) قرآن حکیم در این مرحله به پدرها و مادرها می‌گوید: کار شما خلق فرزند نیست، بلکه کار شما «إمناء» و نقل منی از جایی به جای دیگر است: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ». (واقعیه: ۵۸-۵۹). مشابه همین مطلب را قرآن از زبان خدای سبحان در زمینه مباحث کشاورزی مطرح کرده، می‌فرماید: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (واقعیه: ۶۴)؛ آیا زارع شما هستید یا ما؟ مرحله سوم مرتبه «عینیت» است که انسان در عالم خارج و واقع تحقق پیدا می‌کند. در مورد این مرحله می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». (مؤمنون: ۱۴).

پس، در نگاه قرآن، مراحل تکوین انسان که هویت حقیقی او را تشکیل می‌-

دهد در سه مرحله «علمیت»، «شیئیت» و «عینیت» شکل می‌گیرد که تنها در قالب مفاهیم دینی قابل تبیین و گزارش است.

۸. هویت انسان، آیینۀ خداوند؛ هر کس با تأمل در خویش، یعنی با تدبیر در آیینۀ خداوند را خواهد شناخت. اگر آیینۀ غبارین شد، شخص نگاه‌کننده نمی‌تواند چیزی را در آن ببیند. از این رو، ارتباط او با خداوند منقطع می‌گردد و نتیجه آن است که خدای سبحان چنین انسانی را به حال خود رها می‌کند. (جوادی آملی، الف ۱۳۸۴: ۳۱۵) این عاقبت سوء چنان دهشت‌انگیز و خطرناک است که همواره زمزمه صبحگاهان پیامبر اسلام ﷺ این نجوای ملکوتی بود: «ای خدای من! مبدا در سراسر عمر لحظه‌ای مرا از چشم خود بیندازی و به خودم واگذاری؛ إلهی لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین أبداً» (کلینی، ۱۳۶۵: ۵۲۴/۲) از آثار به خود واگذاری انسان خروج از صورت حقیقی و ظهور در هویت حیوانی است.

۹. عقیده، اخلاق و اعمال شکل‌دهنده هویت انسان؛ اگر آدمی را به کوهی بلند مانند کنیم، عقیده، اخلاق و اعمال او نیز، به ترتیب، قلّه، سینه و دامنه این کوه است و، از این رو، آن امور دخیل در هویت انسان (عقیده، اخلاق، اعمال) را «جِبَلی» او می‌نامند، زیرا همگی بسان جبَل و کوه استوارند و در بقای هویت آدمی، نقش اساسی دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۵) هویت انسان برخاسته از عقیده و اعمال اوست. در جهان بینی دینی تنها آن انسانی از انسانیت و هویت انسانی برخوردار خواهد بود که به لحاظ اعتقادی، دین درست و حق را برگزیده باشد و به لحاظ اعمال و اخلاق، بر مبنای رفتارهای صحیح دینی عمل کند، چراکه اصل هویت انسان را اعتقاد می‌سازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۵۹۸) از این رو، قرآن کریم از سه عنصر اساسی به نام اعتقاد و اخلاق و اعمال یاد می‌کند و آنها

را از ارکان سازندهٔ هویت انسان می‌شمارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۰) اخلاق و اعمال و اندیشه نه تنها هویت انسان را تأمین می‌کند و می‌سازد بلکه بسیاری از حقایق جهان خارج را هم می‌سازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۰۷) مجموع این عناصر سه‌گانهٔ چهرهٔ ارتباط آدمی با خدا را ترسیم می‌نماید، که در فرهنگ قرآن از آن ربط خاص وجودی به عنوان «تأله» تعبیر می‌شود. از این رو، کامل‌ترین بیان قرآنی دربارهٔ وجود آدمی عبارت از «حیّ متألّه» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۱) اگر آن عنصرهای سه‌گانه، یعنی اعتقاد و اخلاق و اعمال، بر اساس آموزه‌های پیامبران الهی شکل گیرد، از مجموع آنها با نام «دین» تعبیر می‌شود و تنها آیین رسمی در پیشگاه خدا، یعنی اسلام، حاصل می‌گردد که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) و کسی که واجد عناصر محوری مزبور باشد انسان خواهد بود. پس، هر انسانی در کنار سفرهٔ عقیده و اخلاق و اعمال خود نشسته، هویت اصلی خویش را با آن عناصر تعیین می‌کند؛ آن کس که باایمان باشد و اخلاق الهی را در جان خود پیاده کند و بر پایهٔ آن ایمان و این اخلاق عمل نماید، در فرهنگ قرآن کریم انسان است. اما کسی که از این هویت اصیل به دور و از عقیده و اخلاق و اعمال الهی تهی باشد، اگرچه در دنیا شبیه انسان‌هاست، در قیامت هرگز به صورت انسان واقعی محشور نخواهد شد.

علامه جوادی آملی معتقد است که اندیشهٔ صحیح هویت انسان را می‌سازد (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۸) و از آن رو که اندیشهٔ صحیح آن است که از منبع وحی و حق نازل شده باشد، حقیقت انسان دین اوست. (جوادی آملی، ج ۱۳۸۹: ۴۰۶ و ۴۳۳)

۱۰. فطرت الهی در متن هویت انسان: در نظر علامه جوادی آملی، فطرت در

متن هویت انسان است (جوادی آملی، ب ۱۳۸۴: ۳۶) و البته فطرت را خداوند در وجود انسان نهاده است. فطرت حق‌پویی و حق‌شناسی و حق‌خواهی نحوه هستی و هویت انسان است و هیچ انسانی بدون چنین فطرتی خلق نشده و خلق نمی‌شود. (جوادی آملی، ب ۱۳۸۴: ۵۴) شناخت فطرت و حرکت کردن بر اساس مسیر فطرت می‌تواند هویت انسان را شکوفا کند و به مراتب عالی برساند اما بی‌توجهی به آن و خاموش ساختن ندای فطرت انسان را به مسیری رهنمون خواهد ساخت که هویت انسانی خود را ازدست می‌دهد. از این رو، در بیان شریف قرآن مردگان فطری در واقع انسان نیستند بلکه شبیه حیوان و حتی کمتر و گمراه‌تر از آن‌اند. (جوادی آملی، ه ۱۳۸۹: ۱۴۶)

۱۱ . هویت انسان مرهون دو حجت الهی: هر آنچه از سنت‌ها، صفت‌ها و عادت‌های موجود در جامعه انسانی از ره‌آورد پیامبران آسمانی یا دستاورد عقل و فطرت بشری به شمار آید، در هویت انسان نقش دارد، زیرا خداوند دو حجت بر انسان تعیین فرموده است: یکی بیرونی که پیامبران و جانشینان آنهاست و دیگری درونی که همان عقل و فطرت انسانی است.^{vi} همین دو حجت حقیقت آدمی را تبیین و هویت او را تعریف می‌کنند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۱) علامه جوادی در مورد حجت بیرونی بیان فرمود: «بدون اتصال و ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام انسان بی‌معنا و بی‌هویت بوده و هیچ گونه کمالی بر او مترتب نخواهد بود.» (ج ۱۳۸۸: ۵۲) ایشان در مورد حجت درونی نیز این نکته را مد نظر قرار داده است که باید

^{vi} . «إنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجَّتَيْنِ ظَاهِرَةٌ وَحِجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ

وَالْأئِمَّةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ». (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۶/۱)

تفاوت میان عقل برهانی و دیگر شعبه‌های دخیل در تفکر انسان مانند ظن و وهم و احتمال و شک و خیال را به‌خوبی دریافت و هیچ‌یک را در مسند والای عقل برهانی نشانند، زیرا بسیاری از مشکلات علمی و عملی، که در ساحت اندیشه و فعل انسانی راه یافته، ناشی از خلط میان عقل با وهم و ظن و شک و خیال است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۳)

۲-۳. نقش دین در هدفمند شدن زندگی

محور دوم که در هویت یافتن انسان تاثیر بسزایی دارد هدفمند بودن انسان است. هر چقدر هدف انسان عالی‌تر باشد هویت وجودی آدمی از مرتبه بالاتری برخوردار خواهد بود. انسان دارای هویتی مستمر در مسیر الهی است و حقیقت انسان در پایان این سیر جوهری مشخص می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۵۰۹) در پاسخ به این پرسش که «آیا حقیقت انسان واحد است یا متنوع و متعدد؟»: اگر ثابت شود که انسان‌ها حقیقتاً واحدند، می‌توان با شناخت انبیا و اولیا و امامان علیهم‌السلام راه آنان را پیمود و به آنها نزدیک شد و جانشینی آنان را بر عهده گرفت، زیرا همگان از یک حقیقت‌اند، اگرچه درجات آنان متفاوت است. ولی اگر انسان‌ها دارای حقایق متعدد و متباین باشند، دسترسی به پیامبران و سایر برجستگان بشر ناممکن خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۹ - ۹۰) آیات قرآنی، همه انسان‌ها را در گوهر هستی یکسان دانسته (همان: ۱۹ - ۹۰)، از راه‌های مختلف، یگانگی حقیقت انسان‌ها را بیان می‌کند و انسان‌های وارسته را در راستای همان حقیقت وجودی انبیا معرفی می‌کند. در برخی آیات، پیامبر اسلام (ص) را پیکی به سوی همه انسان‌ها می‌خواند، که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸) و در آیات دیگری قرآن را هدایتگر کل بشریت می‌نامد: «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۵). از سویی، کعبه را مطاف و معبد و مأمن همگان و نخستین خانه مردمان می‌داند: که «إِنَّ أَوَّلَ

بیتِ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِيكَّةَ مُبَارَكًا» (آل عمران: ۹۶) و، از سویی دیگر، با اشاره به نهان و نهاد انسان، سخن از فطرتِ الهی برای همگان دارد که تبدیل ناشدنی و تغییرناپذیر است: «فَطَرَتَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». (روم: ۳۰).

با این دلایل قرآنی، می توان دریافت که حقیقت و هویتِ مجرد انسان نه مرد است و نه زن، نه سفید است و نه سیاه، و نه هر چیزی که تفاوت ظاهری شمرده شود، بلکه چیستی او به هویتی ساری و جاری است که گام به گام در طول این مسیر تکامل تحقق می یابد.

همان طور که در ناحیه مبدأ و فاعل تنها یک مبدأ اولی، حقیقی و مستقل وجود دارد، در ناحیه غایت و هدف نیز تنها یک هدف و مقصد اصیل برای همه هستی وجود دارد و همه به سوی او در حرکت اند. (جوادی آملی، ج ۱۳۸۱: ۷۳)

این سیر جوهری برخاسته از هستی محض است که مرتبه ای از وجود را به انسان اعطا نموده و با مجهز ساختن او به عنصر اختیار، انتخاب ادامه راه را به او سپرده است. انسانی که این مسیر درست را تشخیص نداده و در مسیر این هویتِ مستمر هدف مشخصی نداشته باشد، همواره در مادیات زندگی خواهد ماند و با چشم دوختن به تفاوت های ظاهری به موجودی از خود بیگانه تبدیل خواهد شد که از هویتی ثابت و استوار بی بهره است. جوانی که تنها در پی خوب خوردن و رشد کردن و زیبا پوشیدن است و با احساس و عاطفه و مسئولیت سروکاری ندارد، در مرحله نباتی جا مانده و به واقع، گیاه خوبی است، زیرا یک درخت خوب و سالم نیز دارای جذب خوب و رشد خوب و پوشش زیباست و سهمی از عاطفه ها و مسئولیت ها ندارد. اگر از این مرحله به سلامت گذشت و پُست و مقام و عاطفه و احساس و وفاداری و مسئولیت و امانت برای او مطرح شد، تازه

به مرتبه حیوانی پا گذاشته است، چون این امور در حیات حیوانی کاملاً مشهود است. زندگی زنبور عسل و مورچه و موریانه مسئولیت‌پذیری و نظم زیبای زندگی در یک حیات دسته‌جمعی را به‌خوبی نشان می‌دهد. اگر کسی این اندازه احساس مسئولیت و امانت‌داری نداشته باشد، مسلماً از حیوان پست‌تر است و قرآن نیز درباره او چنین سخنی دارد: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». (اعراف: ۱۷۹). اگر کسی از این مرحله هم گذشت و لذت‌های حیوانی را پشت سر انداخت، به مقام انسانی وارد می‌شود و هویت انسانی او محقق می‌شود و از کرامت برخوردار خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۷۷) این هویت انسانی همان «حی متأله» است، یعنی زنده‌ای که حیات او در تأله و ذوب شدن در ظهور الوهیت تجلی دارد و به سوی مظهریت اسماء حسنا حق به پیش می‌رود. هم در بخش نظر به سوی خدا گزارش دارد و هم از حیث عمل به سمت خدا گرایش دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۷)

از این‌رو، ترسیم مراحل رشد و تطورات انسان برای دست یافتن به غایت کمال نقش قابل توجهی را در اعطای حس برخوردار از هویتی ثابت به انسان ایفا می‌کند، چراکه هویت انسان حقیقتی است متحرک و در هر مرتبه نسبت به مراتب بعد صیوررتی دارد و سرانجام جایگاه نهایی‌اش با صبغه ملکوتی او تعیین خواهد شد. (جوادی آملی، الف ۱۳۸۴: ۲۸۸) قرآن کریم به‌خوبی این مراحل تطوّر را به تصویر کشیده است. در قرآن آمده که در قیامت عده‌ای خود را در حد جمادات می‌بینند و جایگاه آنها جمادی است، مانند آنکه در قرآن آمده: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا؛ ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم روزی که آدمی آنچه را با دست

خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید: کاش من خاک بودم» (نساء: ۴۰) منظور از این آیه این است که این افراد هنوز وارد مرحله نباتی نشده‌اند. در جای دیگر آمده:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)

و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، [چراکه] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهارپایان بلکه همراه‌ترند. [آری] آنها همان غافل ماندگان‌اند.

گمراه‌تر بودن یعنی نبات بودن و اینها همه ریشه در غفلت انسان دارد و غفلت یعنی اینکه ما جایگاه واقعی خود را در سیر تکاملی نفهمیم.

در واقع، هویت انسان را باید در قوس صعود و نزولی که برای انسان ترسیم شده است تبیین نمود. انسان در رحم که فقط تغذیه و رشد می‌کند گیاه بالفعل و حیوان بالقوه است؛ وقتی به دنیا می‌آید و به مقام سمع و بصر و امثال آن می‌رسد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است؛ ممکن است انسانیت او در مرحله قوه بماند و هرگز به فعلیت نرسد. در نتیجه، چنین فردی مشمول «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹) شود؛ شاید انسانیت وی به شکوفایی و فعلیت برسد و «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون: ۱۴) مدام دوره‌ای را پشت سر گذارد و به دوره‌ای جدید برسد، زیرا براساس «يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه» (انشقاق: ۶) انسان سفر دائمی دارد و از سوئی بردن او نیز دائمی است، چون رفتن بدون بردن و سیر بی محرک نخواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴۲۹) غذا و داروی

نایاک در دو قوس صعود و نزول انسان تأثیر اساسی دارد؛ در قوس نزول، تنزل کرده و به صورت نسل او ظهور می‌یابد و فرزندان ناصالح تحویل می‌دهد و در قوس صعود، هم همین غذا و دارو تبدیل به اندیشه می‌شود و هرگز خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حرام برهان عقلی و عرفان نظری نخواهد شد بلکه در سیر صعودی خود به مغالطات، شبهات، موهومات و رسومات جاهلی تبدیل می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۳)

به بیان کامل‌تر، انسان موجودی است دارای ابعاد لاهوتی و جبروتی و ملکوتی و ناسوتی، که مخیر بین خلیفه الله شدن، فرشته‌گون شدن، شیطان شدن یا حیوان و گیاه و جماد ماندن است. انسان نوع متوسط است، نه نوع‌الأنواع و نوع اخیر؛ راه برای شیطان شدن یا فرشته‌خوشدن او باز است و حقیقت انسان در پایان سیر جوهری مشخص می‌شود؛ او مختار است و می‌تواند مظهر هر اسمی از اسماء الهی بشود و به صورت هر نوعی از انواع درآید؛ می‌تواند آن اندازه صعود کند که در مقام فعل واقعاً مظهر اوصاف فعل جمالی حق تعالی گردد، مانند انسان‌های کامل که حقیقتاً مظاهر نام‌های مبارک خدایند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۵۰۹) قرآن کریم و تعالیم و حیانی راه حرکت انسان به سوی این هویت حقیقی را هموار می‌سازند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۴۰) و او را برای رسیدن به پایان سیر جوهری و محقق ساختن هویت انسانی یاری می‌رسانند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد، دو محور کلی خودشناسی و هدفمندی می‌توانند مسیر هویت‌بخشی دین به انسان را تا حدودی نشان دهند. طبق این دو محور کلی، هویت انسان برخاسته از عقیده، اعمال و اخلاق است و در مسیر تلاش او

در سیر جوهری تحقق می‌یابد. با توجه به این مسئله، در جهان‌بینی دینی تنها آن انسانی از انسانیت و هویت حقیقی انسانی برخوردار خواهد بود که به لحاظ اعتقادی، دین درست و حق را برگزیده باشد و به لحاظ اعمال و اخلاق، بر مبنای رفتارهای صحیح دینی عمل کند، چراکه اصل هویت انسان را اعتقادات او می‌سازد. بر این اساس، آن‌کس که باایمان باشد و اخلاق الهی را در جان خود پیاده کند و بر پایه آن ایمان عمل نماید، در فرهنگ قرآن کریم انسان است، اما کسی که از عقیده و اخلاق و اعمال الهی تهی باشد، اگرچه در دنیا شبیه انسان‌هاست، در حقیقت، از هویت اصیل انسانی دور مانده است. کرامت الهی که بر اساس شریفه «لَقَدْ كَرَّمْنَا» به انسان داده شده و نیز مقام خلیفه‌اللهی مربوط به هویت انسانی‌اند که مراحل اولیه حرکت جوهری را پشت سر گذاشته، لذت‌های حیوانی را کنار نهاده، در مقام انسانی، هویت انسانی خود را محقق ساخته است.

کتابنامه:

۱. قرآن کریم [با ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای].
۲. سیدرضی، محمدبن حسین (۱۳۷۵). نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳. افروغ، عماد (۱۳۸۰). «هویت‌شناسی مذهبی و باورهای دینی ایرانیان»، فصلنامه فرهنگ عمومی، ش ۲۲-۲۳، ص ۸۵-۹۳.
۴. بهشتی، علی رضا (۱۳۷۹). «فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها (میزگرد)»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۴، ص ۱۲-۶۰.
۵. جوادی آملی، عبدالله (الف ۱۳۸۸). ادب فنای مقربان، [ج ۶] تحقیق محمد صفایی، ج ۱، قم: اسراء.
۶. _____ (الف ۱۳۸۹). امام مهدی (عج) موجود موعود، تحقیق سید محمد حسن مخبر، ج ۶، قم: اسراء.
۷. _____ (ب ۱۳۸۹). انتظار بشر از دین، تحقیق محمدرضا مصطفی پور، ج ۶، قم: اسراء.
۸. _____ (ج ۱۳۸۹). تسنیم، [ج ۵] تحقیق احمد قاسمی، ج ۵، قم: اسراء.
۹. _____ (د ۱۳۸۹). تسنیم، [ج ۱۴] تحقیق عبدالکریم عابدینی، ج ۲، قم: اسراء.
۱۰. _____ (هـ ۱۳۸۹). تسنیم، [ج ۲]، تحقیق علی اسلامی، ج ۶، قم: اسراء.
۱۱. _____ (و ۱۳۸۹). تسنیم، [ج ۶]، تحقیق حسن واعظی محمدی، ج ۸، قم: اسراء.
۱۲. _____ (ز ۱۳۸۹). تسنیم، [ج ۳]، تحقیق احمد قدسی، ج ۵، قم: اسراء.
۱۳. _____ (ح ۱۳۸۹). تفسیر انسان به انسان، تحقیق محمدحسین الهی‌زاده، ج ۵، قم: اسراء.
۱۴. _____ (۱۳۸۳). توحید در قرآن، ج ۱، قم: اسراء.
۱۵. _____ (ب ۱۳۸۸). حق و تکلیف در اسلام، تحقیق مصطفی خلیلی، ج ۳، قم: اسراء.

۱۶. _____ (ج ۱۳۸۸). *فلسفه زیارت*، ج ۵، قم: اسراء.
۱۷. _____ (الف ۱۳۸۴). *حیات حقیقی انسان در قرآن*، تحقیق غلامعلی امین دین، ج ۲، قم: اسراء.
۱۸. _____ (۱۳۸۵). *سرچشمه اندیشه*، [ج ۲]، تحقیق عباس رحیمیان محقق، ج ۵، قم: اسراء.
۱۹. _____ (۱۳۸۱). *صورت و سیرت انسان در قرآن*، تحقیق غلامعلی امین دین، ج ۲، قم: اسراء.
۲۰. _____ (ب ۱۳۸۴). *فطرت در قرآن*، تحقیق محمدرضا مصطفی پور، ج ۳، قم: اسراء.
۲۱. _____ (۱۳۸۷). *مبانی اخلاق در قرآن*، تحقیق حسین شفیعی، ج ۶، قم: اسراء.
۲۲. سروش، محمدعلی (۱۳۸۲). «فصلی برای گم شدن و پیدا شدن»، *دو ماهنامه حدیث زندگی*، ش ۲.
۲۳. شرفی، محمدرضا (۱۳۷۹). *جوان و نیروی چهارم زندگی*، ج ۱، تهران: سروش.
۲۴. طاهری، ابوالقاسم (بی تا). *برگی از دفتر انسان‌شناسی از دیدگاه نهج البلاغه*، قم: مشهور.
۲۵. الطایبی، علی (۱۳۷۸). *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: شادگان.
۲۶. کرجی، علی (۱۳۷۵). *اصطلاحات فلسفی و تفاوت آن‌ها با یکدیگر*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲). *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). *بحار الأنوار*، [ج ۵۵]، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۲۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۴۱۶ق). *میزان الحکمه*، [ج ۸]، قم: انتشارات دارالحدیث.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶). *اخلاق در قرآن*، [ج ۲]، ج ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. معین، محمد (۱۳۸۶). *فرهنگ فارسی بر اساس فرهنگ دکتر محمد معین*، تهران: فرهنگ ماهرخ.